

فصلنامه علمی تخصصی معارف علوم انسانی و علوم اسلامی

سال ششم - بهار 1405- شماره 24- ص 199-215

عوامل بازدارنده شناخت خدا از دیدگاه آیات

لیلا نجف‌زاده¹

چکیده

شناخت خداوند متعال بالاترین شناخت و عامل کامل شدن معرفت و بینبازی از خلق و دل کندن از دنیا است. با توجه به اینکه ریشه تمام ارزشهای اخلاقی ایمان به خداست انسان برای رسیدن به سعادت والاتر باید ایمان خود را قوی کند و برای تقویت ایمان نیز باید هر چه بیشتر به شناخت و معرفت خود بیفزاید. اگر انسان خویشتن را بشناسد هم مبدأ جهان رامیشناسد و هم به معاد ایمان می‌آورد اما اگر خویشتن را نشناسد هم مبدأ یعنی خدا را فراموش میکند و هم به معاد و حیات لبدی توجه ندارد. این مقلله در صد است که ما با عوامل بازدارنده معرفت الهی چون گناه، هوای نفس، حب دنیا، شیطان و ... آشنایی پیدا کنیم، و در کنار زدن آن موانع گامی برداریم، لذا انسان برای اینکه به کمال نهایی دست یابد باید سعی در زدودن این موانع داشته باشد تا بتواند به خوبی به سرانجام نیک و سعادت دست یابند.

واژگان کلیدی: موانع، معرفت، آیات

1. طلبه سطح سه (کارشناسی ارشد)، رشته مشاوره خانواده با رویکرد اسلامی، حوزه علمیه حضرت ولیعصر (عج) خواهران، بناب، آذربایجان شرقی.

مقدمه

از گرایش‌های انسان، توجه به خدا و جست‌وجوی او است. حضرت علی (ع) در بیانی شناخت خداوند را آغاز و ریشه‌ی دین دانسته و می‌فرماید: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَةُ؛ سرآغاز دین، شناخت خداست». از این رو شناخت خداوند، از یک سو معیار فضیلت مؤمنان بر یکدیگر است و از سوی دیگر درجات قرب آنان در پیشگاه الهی نیز متناسب با درجات معرفت آنهاست. پس انسان برای رسیدن به این معرفت باید تلاش کند که به بهترین طریق به معرفت الهی برسد، ولی در این راستا عواملی از جمله حب دنیا، هوای نفس، ریا، نفاق، آمال و آرزوها، شیطان و ... سد راهمان شده تا نتوانیم به این معرفت برسیم پس برای دستیابی به معرفت الهی باید موانع را که موجب می‌شود که انسان خدا را به بهترین وجه نشناسد، خوب شناخت و از آن دوری جست، تا توانست به معرفت الهی دست یافت، پژوهش حاضر با اصل قرار دادن قرآن کریم که کاملترین و متقن‌ترین کتاب است به این سؤال پاسخ می‌دهد که عوامل بازدارنده معرفت الهی از دیدگاه قرآن چیست؟

عوامل بازدارنده معرفت الهی

آشنایی با رذایل اخلاقی برای طیب روح درست مانند آشنایی با سموم برای طیب جسم، لازم و سودمند است تا خود به آنها مبتلا نشود. و به دیگران نیز هشدار دهد تا به آنها دچار نشوند و اگر دچار شدند راه درمان را به آنان نشان دهد و آنان را درمان کند.

از این رو بسیاری از بزرگان علم اخلاق گفته‌اند ترک رذایل و اجتناب از آن بر تحلیه یعنی آراستن نفس به زیورهای فضایل اخلاقی مقدم است و در نهاد آدمی ریشه دارد ولی رذایل امری عارضی می‌باشد. چون انسان از نظر علم حصول نادان به دنیا آمده ولی در علم حصولی شهودی مانند معرفت حق او با سرمایه فطرت توحید آفریده شده است.

هنگامی که روح انسان به بدنش تعلق گرفت اگرچه منزله از رذایل اخلاقی بود ولی تهی از فضایل نبود، بلکه با فضایل گرایش به حق آفریده شده که از آن به فطرت توحیدی یاد می‌شود. در نتیجه اگر رذایل عارضی زوده شود آن فضایل فطری شکوفا می‌گردد و خود را بهتر نشان می‌دهد، در عین حال انسان می‌تواند آن را تحصیل و تکمیل کند. در این مبحث برآنیم تا بدانیم چه چیزی نهال وجود انسان را شکوفا می‌سازد و چگونه است که این نهال می‌سوزد و خاکستر می‌شود.

اکنون به بررسی موانع معرفت اندوزی می‌پردازیم که عبارتند از:

1- هوای نفس

مقصود از هوای نفس عبارت است از پیروی میل‌های غریزی و ارضای آنها بدون بهره‌گیری از نیروی حسابگر عقل که این گونه ارضای غرایز به معنای انتخاب حیوانیت در بُعد گرایشها است.

توجه به اوامر و دستورات نفس اماره بالسوء باعث می‌شود که انسان در زندگی خود مخالف ندای باطنی و فطری خود عمل کند چرا که فطرت از سان را دعوت به کارهای خیر و نیک، اما نفس اماره همان طوری که نامش پیدا است از سان را به سوی کار زشت و بد رهنمون می‌سازد. توجه به اوامر نفس انسان را در فساد و پلیدیها فرو می‌برد و توجه به آن مانع عملکرد صحیح فطرت می‌شود.¹

امام علی (ع) فرمودند:

«از دو چیز بیشتر از همه چیز بر شما بیمناکم، این دو چیز مردمان پیش از شما را به هلاکت رساند و کسانی که پس از شما بیایند را نیز هلاک می‌سازند:

1. پیروی از هوای نفس

2. آرزوهای دور

زیرا پیروی از هوای نفس، انسان را از مسیر حق منحرف می‌سازد و آرزوهای دور آخرت را از یاد می‌برد».²

وقتی عقل اسیر هوا شود، قادر به انجام وظیفه اصلی خویش که شناخت حقایق و تمییز نیک و بد است نخواهد بود.

علی(ع) فرمود:

«به وسیله عقلت با هوای خود مبارزه کن».

این جمله بیان‌گر رویارویی هموار، عقل و هواست زیرا همان‌طور که هوای نفس قوای ادراکی و خرد انسان را ناتوان می‌سازد، تنها راه مبارزه با هوای نفس، عقل انسان است. بنابراین آن کسی که به حساب نفس رسیدگی کند سود می‌برد و آنکه در این کار غفلت ورزد زیان می‌کند.³

2- حب دنیا

یکی از دشمنان انسان در جهت کسب معرفت و دانش و عشق به دنیایی فانی است. حب دنیا یعنی دوست داشتن و دل بستن به لذت‌های دنیوی از قبیل مال، فرزند، ملک و ثروت، مقام و موقعیت دنیوی و ...

¹. آمنه، شاهنده، معرفت و موانع، همان، ص 90.

². محمد، محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج 2، مترجم حمید رضا شیخی، انتشارات دارالحدیث، بی تا، ص 866.

³. محمد، فتحعلی خانی، آموزه‌های بنیادین علم و اخلاق، قم، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، 1379، ص 102.

هر چه قدر توجه به دنیا بیشتر شود توجه و علاقه او به خداوند متعال و اوامر و فرامین او کمتر می شود، چرا که دنیا و تعلقات آن مانع از توجه و ارتباط از سان با خدا و نتیجتاً دوری از او و ارتکاب جرم و گناه می شود.¹

از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است:
«دنیا مانند مار نرم و ملایم است چون دست بر آن کشند، ولی در باطن آن زهر کشنده است، مرد عاقل از آن حذر می کند و بچه جاهل به او روی می آورد».
هر چه توجه انسان به دنیا بیشتر باشد توجه او به خداوند کمتر می گردد و از اطاعت و عبادت او دورتر می شود و هر چه از طاعت و عبادت او دورتر شود در این صورت بیشتر در هواها و هوسها و امیال نفسانی غرق خواهد شد.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«سرآمد همه خطاها و کلید هر گناهی دوستی دنیاست».²

دنیا عامل نسیان خداوند است زیرا:

اولاً: هیچ عالمی از دنیا پست تر نیست.

ثانیاً: رسیدن به مقام والای انسانی در آن میسر نخواهد بود.

امام علی (ع) فرمود:

«مبادا فریب توجهی که اهل دنیا بدان دارند را بخوری! به راستی اهل دنیا چون سگهای فریاد کننده و درندگان خون خوار می دلند که به یکدیگر پرخاش می کنند و نیرومند شان ناتوان را می خورد و بزرگشان کوچک را شکست می دهد».³

«در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مال شان را به (بهایی) اینک به شت برای آنان با شد خریده است».⁴

بنابراین آن کسی که خود را شناخت و به ارزش جاودانه خود پی برد خود را به خدا می فروشد و آن که خود را شناخت رفتار طبیعت شده و در رهن ماده قرار می گیرد و به آن مشغول می گردد.⁵

با توجه به مطالب گفته شده می توان چنین گفت که:

1. محسن، قرآنتی، گناه شناسی، تهران، نشر مرکز فرهنگی درسهای قرآن، 1380، ص 211.

2. حسن منفرد، اخلاق و تربیت اسلامی، تهران، نشر کتاب طوبی، 1372، ص 133.

3. حسن، منفرد، تعلیم و تعلم اسلامی، تهران، نشر کتاب جمهوری، 1372، ص 228.

4. توبه آیه 111.

5. نور الله، طبرسی، پروا پیشگان، همان، ص 104.

محبت دنیا برای رضای خدا و یا تحصیل آخرت، منشأ و سرچشمه همه خوبیها می‌باشد و موجب مصونیت شخصی از افکار و اعتقادات باطل و اعمال فاسد می‌گردد. پس انسان وقتی پشت به دنیا می‌کند و بنای خروج از دنیا پیدا می‌کند این راه رشد اوست. حب خدا، توجه خدا، رحمت و لطف خدا چیزی مضیق و محدود نیست بلکه چیزی دائم و مستمر و غیر قابل محدود کردن است.^۱

دنیای مذموم کدام است؟

اسلام می‌گوید که دنیا را ترک کن و برای عبادت در گوشه‌ای بنشین، بلکه می‌گوید در دنیا زندگی کن و در آبادی آن بکوش ولی دنیای مذموم را در وجود خود راه مده، اهل دنیا باش ولی فریفته و مغرور آن نشو. لذا دنیاگرایی در اسلام مذموم است و از آن به سرگرمی و لهو و لعب و بازیچه‌ای که انسان را سرگرم می‌کند و از توجه به آخرت باز می‌دارد یاد شده است.^۲

امام علی (ع) می‌فرماید:

«دنیا خلق نشده که خانه دائم شما باشد بلکه گذرگاهی است که به وسیله عمل صالح توشه‌ای برای منزلگاه جاویدان خود فراهم سازید، پس برای کوچ کردن از دنیا عجله کنید و برای مقارقت مرکب‌ها را آباد گردانید».^۳

بنابراین دنیای مذمت شده آن است که انسان را سرگرم کند و از خدا غافل گرداند، هر چه توجه به دنیا زیادتر شود، غفلت از خدا افزونتر می‌گردد، اما کسی در دنیا کار خدایی کرد و در وسط به تجارت و کار، به یاد خدا بود و به دنیا دل نبست او کسی است که دنیا او را سرگرم نساخته، بنابراین او دنیایی نیست.^۴

3- تکبر

از دیگر موانعی که سد راه رسیدن انسان به کسب معرفت و علم و دانش است، کبر می‌باشد. فردی که قبلاً به چنین بیماری دچار باشد هیچ حالت خضوع و تواضع و خشوع از او رخ نمی‌دهد و در همه حال روی برمی‌گرداند. چنین فردی هر چه سریعتر باید خود را از این حالت زشت و پلید نجات دهد و اجازه گسترش این بیماری را به مقام وجود خود ندهد.^۵

1. حسن، منفرد، همان، ص 228.

2. سید حسین، تقوی، ملک تا ملکوت، تهران، انتشارات ماندگار، 1383، ص 184.

3. صالح، صبحی، نهج البلاغه، ترجمه علی نقی فیض الاسلام، بی‌جا، بی‌تا، ص 177.

4. حسین، تقوی، ملک تا ملکوت، همان، ص 187.

5. آمنه، شاهنده، معرفت و موانع، همان، ص 118.

حقیقت کبر حالتی است که در نفس پیدا می شود و اثر آن این است که خودش را بزرگ می بیند برای خودش شأن قائل است و اقلیت از ادراکش محو شده و به موهوم می پردازد. امام علی (ع) می فرماید:

«در شگفتم از کسی که کبر می ورزد در حالی که اولش نطفه ناپاک و آخرش لاشه مردار و در این میان حامل قلدورات است، زیرا پو ست بدن ما هم اکنون خون کثیف است و در روده ها و معده ها هم معلوم است که چیست».

بسیاری از گناهان که از بشر سر می زند بواسطه کبر است که اگر اصلاح نشود سبب می شود که تسلیم هیچ حقی نشود روبروی حق بایستد و خودش را میزان حق بداند. «من» میزان حق می شود و هر چه مطابق رأی و راه و روش باشد حق می داند.¹ امام صادق (ع) به نقل از رسول اکرم (ص) فرمودند:

«بزرگترین تکبر، کوچک شمردن مردم و سبک شمردن حق است».

بنابراین شخصی که به مرض تکبر و نخوت شده بایستی آن را به طور مناسبتی بهبود دهد و ریسه درخت آن را از سرزمین وجودش بیرون آورد. بهترین راهش آن است که خدایش را بشناسد و عظمت و کبریایی را ویژه او بداند و خود را بطوریکه باید و شاید درک کند تا متوجه بشود که از هر ذلیل و از هر پستی پست تر است و جز فروتنی و ذلت و خواری صفت دیگری مناسب او نمی باشد.²

نتیجتاً اینکه از تکبر به عنوان یک مانع که سر راه رسیدن انسان به مقام قرب می شود باید دوری جست و با کناره گیری کردن از این بیماری که باعث آفتها می گردد در راه حق گام برداریم.

4- شیطان

واژه شیطان از ماده «شطن» گرفته شده و از این جهت به او شیطان می گویند که از درگاه خدا به خاطر نافرمانی رانده شده و دور گردیده است و به هر موجود متمرّد و نافرمان و گمراه کننده شیطان می گویند.

و سوسه و خیالات شیطان و کارهای بیهوده یکی از موانع وصول انسان به کمال است. دل مرکز فرماندهی آدمی است و همه فضایل و رذایل از آنجا سرچشمه می گیرد.

¹ عبدالحسین، دستغیب، اخلاق اسلامی، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1387، ص 130.

² محسن، قرآنی، گناه شناسی، تهران، نشر مرکز فرهنگی درسهای قرآن، 1380، ص

شیطان و یارانش که موجوداتی واقعی هستند با نفوذ در دل، در گمراه‌سازی انسان نقش اساسی دارند و خداوند از آنان به عنوان دشمنان آشکار یاد کرده است.^۱

«از شر وسوسه گر نهانی»^۲

رسول خدا (ص) فرمود:

«شیطان پوزه خود را بر قلب هر انسانی می‌گذارد. اگر انسان به یاد خدا بیفتد او می‌گریزد و دور می‌شود و اما اگر خدا را از یاد ببرد دلش را می‌خورد این است معنای وسواس خناس».^۳

طبرسی نیز چنین می‌فرماید:

«و سوسه مقابل الهام و وحی است. و وسوسه از شیاطین انسی و جنی. پس از آنکه آمدند و اغوال کردند و انسان را در ضرر انداختند پنهان می‌شوند. بنابراین انسان اگر پناه ببرد به خدای متعال، خداوند این شیاطین را از او دور می‌کند و از ضرر آنها محفوظ می‌نماید. اما اگر رو به شیاطین برود، بالاخص شیاطین انسی او را می‌برند تا قعر جهنم و دست بر نمی‌دارند».^۴

«ای فرزندان آدم مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرسستید زیرا وی دشمن آشکار شماست».^۵

بزرگترین هدف شیطان آن است که آدمیان را به آتش سوزان جهنم بکشاند و آنها را نیز مانند خود از رحمت الهی دور سازد به همین علت تمام توان خود را به کار می‌گیرد تا انسان را گمراه سازد.^۶

وظیفه مؤمنان در برابر شیطان، عدم پیروی از شیطان، پناه بردن به خداوند متعال از شر او، جنگ با مظاهر شیطانی و کشتن اولیاء شیطان و برخورد خصمانه با آنها و عدم همنشینی با پیروان شیطان است.^۷

1. حسین، تقوی، ملک تا ملکوت، همان، ص 177.

2. ناس، آیه 4.

3. محمدحسین، طباطبایی، تفسیر المیزان، ج 20، مترجم سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، انتشارات اسلامی، 1383، ص 691.

4. فضل بن حسن، طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج 14، مترجم علی کرمی، تهران، نشر فرهنگ و ارشاد، 1380، ص 276.

5. یس آیه 60.

6. آمنه، شاهنده، معرفت و موانع، همان، ص 173.

7. حسین، تقوی، ملک تا ملکوت، همان، ص 179.

شیطان ابزاری است برای آزمایش و امتحان بشر توسط خداوند متعال. از آنجا که هدف و مقصود شیطان اغواء و فریب انسان است و از هیچ تلاشی در این زمینه کوتاهی نمی‌کند، لذا آزمایش انسان به این علت است که آیا انسان فریب شیطان را می‌خورد؟ آیا انسان به دعوتهای خواسته‌های شیطان پاسخ مثبت می‌دهد؟

شیطان عامل سرعت بخشی در آشکار شدن حقیقت درونی و باطنی است و در اصل، نتیجه آزمایش و امتحان توسط خداوند متعال است. اگر انسان از ته دل و اعمال وجود خود، خداوند را به وحدانیت قبول کرد و فرامین او را بپذیرد، اغواگری و فریب شیطان هیچ تأثیری در او نخواهد داشت، اما اگر انسان ایمانی ضعیف و سست داشته باشد، به راحتی به دنبال شیطان رفته و سرای باقی خود را ویران خواهد ساخت.¹

بنابراین وظیفه انسان این است که در شناخت دشمنان خود، علی‌الخصوص شناخت دشمنانی که قابل رؤیت نبوده و از دید پنهان هستند، کوشا بوده و آنها را شناخته و فریب حیلۀ آنها را نخورد.

5- نفاق

نفاق این است که نهان و آشکار انسان مخالف یکدیگر باشد خواه این دو روئی و دوگانگی در ایمان باشد یا در طاعات یا در معاشرت با مردم.

نفاق، دو روئی و دو زبانی است. به این طریق که در حضور کسی او را مدح و ستایش کنی و اظهار دوستی و نیک خواهی نمایی و در غیاب او برخلاف آن باشی و مذمت او کنی و در صدد اذیت او باشی و این صفت از جمله مهلکات عظیمه است.²

«ای اهل کتاب چرا حق را به باطل در می‌آمیزید و حقیقت را کتمان می‌کنید با اینکه خود می‌دانید».³

مکارم چنین آورده است:

«به اهل کتاب احظار شده که چرا حق و باطل را بهم می‌آمیزند، با داشتن علم و آگاهی، حقیقت را کتمان می‌کنند. در حقیقت آنها را به انحراف خودشان از راه حق که با علم و آگاهی صورت می‌گرفته مؤاخذه می‌کند و هم چنین به منحرف ساختن دیگران».⁴

1. محمدتقی، مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، قم، چاپ ارمغان، 1380، ص 205.

2. احمد، نراقی، معراج السعاده، قم، انتشارات قائم آل محمد، 1386، ص 51.

3. آل عمران (3)، آیه 71.

4. ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ص 465.

«با خدا و مومنان نیرنگ می‌بازند، ولی جز بر خویشتن نیرنگ نمی‌زنند و نمی‌فهمند»^۱.
قریشی چنین می‌فرماید:

«آیه حاکی است که اظهار ایمان برای فریفتن خداست و هم فریفتن مؤمنان که مؤمنان آن‌ها را از خود بدانند و به ح سبب گیرند. با خدا معامله فریب کارلنه می‌کنند و نیز مؤمنان را حيله می‌زنند تا در ردیف آنها قرار گیرند اما متوجه نیستند که فقط خود را فریب می‌دهند که با این عمل موجبات سعادت را از دست می‌دهند. و از فوائد واقعی دین که به نفع آنها بی‌بهره می‌مانند و سرانجام در دنیا در رسوا و آخرت به عذاب خدا گرفتار می‌شوند»^۲.
طبرسی نیز چنین می‌فرماید:

«اگرچه صورت عملی خدعه و فریب مسلمین است ولی در واقع خود را گول می‌زنند زیرا وقتی از ایمان واقعی دور شدند و در جاده هوا و هوش و خواسته‌های نفس رفتند طبعاً به عذاب و بدبختی سقوط خواهند کرد و از این آیه چنین می‌توان استفاده کرد که گمراهان ممکن است خود را هدایت شده و رستگار بدانند و چنین نیست که هر گمراهی به انحراف و گناه خود عارف و عالم باشد»^۳.

پیامبر (ص) فرمود:

«هر که دو رو باشد در دنیا، فردای قیامت او را دو زبان از آتش خواهد بود که یک زبان از قفای او آویخته و یک زبان دیگر از پیش روی او، و شعله خواهد کشید تا رخسار او را بسوزانند و ندا خواهد آمد که این است که در دنیا دو رو و دو زبان بود»^۴.

5- حسادت

« ح سب» حالتی نفسانی است که صاحب آن آرزوی سلب کمال و نعمتی متوهم از دیگری را دارد. چه خودش آن را داشته باشد یا نه و چه بخواهد به خودش برسد یا نه و این خیر از «غبطه» است، چون صاحب غبطه، نعمتی را که در دیگری توهم می‌کند برای خود هم می‌خواهد، بدون آن که میل زوال آن را از او داشته باشد»^۵.
حسد یکی از بیماری‌های مهلک قلبی است و بیماری‌های قلبی و مفاصل فراوان دیگر از آن پدید می‌آید.

1. بقره، آیه 9.

2. علی اکبر، قریشی، احسن الحدیث، ج 1، تهران، انتشارات بنیاد بعثت، 1378، ص 57.

3. فضل بن حسن، طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج 1، همان، ص 72.

4. ملا احمد، نراقی، معراج السعاده، همان، ص 511.

5. جواد، محدثی، شرح چهل حدیث امام خمینی (ره)، ناشر نشر هاجر، قم، 1389، ص 57.

امام صادق (ع) فرموده‌اند:

«آفت دین عبارت است از: حسد، عُجب و فخر»^۱

ایمان نور الهی است که دل را تجلی گاه حق می‌سازد و این نور معنوی قلب را وسیع‌تر از همه موجودات می‌کند و با آن به تنگی و تاریکی که در اثر این صفت پست برای دل پیش می‌آید یا سازگار است. وقتی این صفت زشت، دل را فراگیرد و تنگ کند، آثار آن در همه وجود آشکار می‌شود، دل را محزون و افسرده، سینه را گرفته و تنگ و چهره را عبوس می‌سازد و نور ایمان را در دل خاموش می‌کند. همه او صاف معنوی و ظاهری مؤمن با آثار ناشی از حسد منافات دارد. مؤمن خوشبین به خدا و راضی به تقسیمات او میان بندگان است، حسود غضبناک و رویگردان از خدا و تقدیرات او است. مؤمن، بدی مؤمنان را نمی‌خواهد و آنان را عزیز می‌دارد، ولی حسود بر عکس آن است. مؤمن خوف و حزنش از مبدأ است، ولی خوف و حزن حسود در اطراف محسود چرخ می‌زند، مؤمن گشاده روست، ولی حسود عبوس است، مؤمن، متواضع است ولی حسود در بیش‌تر اوقات متکبر است.^۲

در زشتی حسود همین بس که ایمان را که سرمایه نجات آخرت است از انسان می‌گیرد و بیچاره‌اش می‌کند. از مفاسد بزرگ حسد، آن است که حسود را بر خداوند که ولی نعمت است، غضبناک می‌کند و از او رویگردان می‌سازد و چه مصیبتی بالاتر از این که خدا از انسان بیزار می‌شود.^۳

آن کس که حسود می‌ورزد و آرزوی زوال نعمت از دیگری دارد و کینه صاحب نعمت را در دل می‌پروراند، ایمان ندارد که خداوند، از روی مصلحت، آن نعمت را به او عطا کرده و به عدل و قسط عادلانه، الهی ایمان ندارد، ایمان به عدل خدا با حسود منافات دارد. اگر خدا را عادل می‌دانی، تقسیم او را هم عادلانه بدان. قلب در مقابل قسط عادلانه خاضع است و از جور و بی‌عدالتی گریزان و بیزار. عدالت دوستی در سرشت انسان است، همچنین نفرت از ظلم، فطری بشر است. اگر کسی از نعمت و قسط الهی ناراضی و ناراحت است بداند که او را عادل نمی‌داند. ایمان به گفتن و شنیدن نیست خلوص نیت می‌خواهد، خدا جو خدایاب است.^۴

6- معاشرت و هم‌نشینی سوء

1. یعقوب، کلینی، اصول کافی، ج 2، همان، ص 307.

2. جواد، محدثی، همان، ص 60.

3. همان.

4. همان، ص 63.

معاشران و اطرافیان از اقوام تا دوستان و همکاران و همسایگان هر یک به سهم خود در رکود و توقف و بازگرداندن از مسیر حق و انحراف از راه درست و صراط مستقیم تأثیرگذار بوده و نقش فراوانی در این راستا ایفا می‌نماید.

«ای وای کاش فلانی را دوست (خود) گرفته بودم!»¹

طبرسی چنین می‌فرماید:

«ای پیامبر به یاد بیاور روزی را که ستمگران به حسرت و ندامت دست خود را به دندان گزیده می‌گویند: ای کاش ما در دنیا راهی به سوی پیامبر داشته و دوستی او را پذیرفته و از او پیروی می‌کردیم. وای بر ما، ای کاش فلان فاسق بدکار را به دوستی انتخاب نمی‌نمودیم.»²

مکارم نیز چنین آورده است که:

«ظالم بیدادگر در دنیایی از تأسف فرو رفته می‌گوید: «ای وای بر من کاش فلان شخص گمراه را دوست خود انتخاب نکرده بودم همان شخصی که او را به گمراهی کشانده شیطان یا دوست بد یا خویشاوند گمراه».

نقش دوست در سرنوشت انسان بدون شک عامل سازنده شخصیت انسان - بعد از اراده و خواست و تصمیم او - امور مختلفی است که از اهم آنها هم‌نشینی و دوست و معاشر است چرا که انسان خواه و ناخواه تأثیرپذیر است.

و بخش مهمی در افکار و صفات اخلاقی خود را از طریق دوستانش می‌گیرد.

این تأثیرپذیری از نظر منطق اسلام تا آن حد است که در روایات اسلامی از پیامبر خدا (ص) حضرت سلمان چنین نقل شده:

«درباره کسی قضاوت نکنید تا به دوستانش نظر بیفکنید چرا که انسان به وسیله دوستان و یاران و رفیقانش شناخته می‌شود».

از امام محمد تقی (ع) می‌خوانیم:

«از هم نشینی بد بپرهیز که هم چون شم شیر برهنه‌اند، ظاهرش زیبا و اثرش بسیار زشت است»³

«آنگاه که او (بادمسازش) به حضور ما می‌آید (خطاب به شیطان) گوید: ای کاش میان من و تو فاصله خاور و باختر بود که چه بددمساز می‌هستی»⁴.

1. فرقان، آیه 28.

2. فضل بن حسن، طبرسی، تفسیر مجمع البیان، همان، ص 21.

3. ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 10، چاپ دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1383، ص 71.

4. زخرف ()، آیه 28.

طبرسی چنین می‌نویسد:

آنگاه که مرگ یکی از ایشان برسد، و نزد ما آید در حالی که قرین هم با او باشد آن وقت برای او کشف می‌شود که عمری گمراه بود و اینکه عواقب و آثار گمراهی یعنی عذاب قیامت فرا می‌رسد آن وقت قرین خود را مخاطب قرار داده با لحنی که می‌رساند از او بیزار است می‌گوید: ای کاش بین من و تو به مقدار فاصله بین مغرب و مشرق دوری بوده چه بد هم نشینی هستی! این گونه افراد غیر از عذابی که در آتش دارند هم از هم نشینی با قرینها می‌چسبند و بدین جهت آرزو می‌کند که از آنان دور می‌بودند و از بین همه عذاب‌ها تنها دوری از این عذاب را یاد می‌کند و سایر عذابها را از یاد می‌برد.¹

حضرت علی (ع) تأثیرپذیری نفس آدمی را از مصاحبان نااهل چنین توصیف فرموده‌اند:
«با افراد شرور و فاسق دوستی و مصاحبت نداشته باش زیرا ناخودآگاه، طبیعت و نفس تو از طبع او بدی را می‌رباید».²

آنچه از آیات و روایات فوق بخوبی استفاده می‌شود این است که دوستان و معاشران و هم‌نشینان در سعادت و شقاوت انسان تأثیر فوق‌العاده‌ای دارند. نه تنها اخلاق و رفتار افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهد بلکه در شکل‌گیری عقاید آنها مؤثرند. مخصوصاً در عصر و زمان ما که نشر وسائل فساد از طریق دوستان ناباب به صورت وحشتناکی در آمده و یکی از سرچشمه‌های اصلی انواع انحرافات را تشکیل می‌دهد.³

امام علی (ع) در وصایایش به فرزندش امام حسن مجتبی (ع) فرمود:
«با نیکان قرین و هم‌نشین باش تا از آنها شوی و از بدان جدایی اختیار کن تا از بدیها جدا شوی».⁴

نشستن با مردمان بد و آلوده، سایه آلودگی و تباهی خواهد بود. لکه‌های ننگ و بدنامی تنها حاصلی است که آدمی از رهگذر نشست و همراهی بد و آلوده نصیب می‌برد و از این رو که هم‌نشین بر هم‌نشین خود تأثیرگذار است اولیاء دین پیوسته ما را به هم‌نشین با خوبان و صالحان خوانده‌اند.⁵

1. فضل بن حسن، طبرسی، همان، ص 152.

2. عباس، اسماعیلی یزدی، فرهنگ اخلاق، قم، مسجد جمکران، 1382، ص 452.

3. محمدتقی، مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ص 159.

4. نهج البلاغه، وصیت نامه امام علی (ع) به امام حسن (ع)، نامه 31.

5. حسین، انصاریان، اخلاق خوبان، تهران، انتشارات پیام آزادی، 1380، ص 98.

بنابراین با خدا نشستن و با خدا بودن یعنی با همه چیز بودن و همه چیز را به چنگ آوردن، زیرا آنچه که مایه حاجت و نیاز آدمی است در کف با کفایت اوست.^۱ و از همین جاست که همواره نخستین سفارش مؤکد اساتید بزرگ، عالمان دلسوز و سالکان راه حقیقت پرهیز از انس و دوستی با ناهلان است.^۲

7- دروغ

دروغ خبری است از گذشته یا آینده که مطابق با واقع نباشد، اما خبر خلاف مصادیقی دارد. در گفتار یعنی با زبان بگوید یا با اعضا اشاره کند مانند کسی که لال می‌باشد یا بوسیله‌ی رمز و قلم یا قرار دادن چیزی بطوریکه آن چیز علامت خبری باشد که دروغ است.^۳ دروغ گاه زمینه کفر را در انسان فراهم می‌سازد. زمانی که دل دروغگو از ایمان خالی شد کفر به آن راه خواهد یافت.^۴ چنان که روایت شده: «مردی حضور رسول اکرم (ص) رسید و عرض کرد: «ای رسول خدا! کار اهل آتش چیست؟ پیامبر فرمود: «دروغ، هر گاه دروغ گوید فاسق می‌شود و هر گاه فاسق شود کافر می‌شود و هر گاه کافر شد در آتش قرار می‌گیرد».^۵ بنابراین دروغ افزون بر دور ساختن ایمان از قلب انسان، زمینه کفر عملی او را نیز فراهم می‌کند، دوگانگی میان واقعیت و خبر شخصی دروغگو، مایه پیدایش و رشد صفت پلید نفاق در دل او می‌شود. امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید: «دروغ انسان را به نفاق می‌کشاند».^۶

8- یأس از خدا

ماده «یأس» مقابل طمع است و در لغت به معنای انقطاع انتظار و توقع انسان از رسیدن چیزی، به خود است.^۷ در اصطلاح اخلاقی یأس عبارت است از حالتی که در مقام عجز و ناتوانی در نفس انسان پدید می‌آید و به طور کلی قطع امید از کاری را یأس می‌گویند.^۸

1. همان.

2. عباس، اسماعیلی یزدی، همان.

3. محمدتقی، چیدری، قرآن شناخت انسان و عمل، چاپ اول، تهران، نشر فراهانی، 1367، ص 30.

4. رضا، صدر، دروغ، چاپ هفتم، قم، انتشارات بوستان کتاب، 1376، ص 205.

5. حسین بن محمدتقی، محدث نوری، مستدرک الوسایل، ج 9، چاپ اول، قم، انتشارات مؤسسه آل البيت عليهم السلام، 1408ق، ص 89.

6. عبدالواحد، آمدی، غرر الحکم و دررالکلم، سید مهدی رجائی، چاپ دوم، قم، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، 1410، ص 865.

7. حسن، مصطفی، التحقيق فی کلمات القرآن کریم، بنگاه و ترجمه نشر کتاب، 1360، ص 223.

8. جعفر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ج 3، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1373، ص 2192.

نامیدی از لغزش‌های اخلاقی به شمار می‌رود؛ زیرا به معنای ستم کردن بر خود شستن و خودکشی تدریجی و نامیدی مطلق، مرگ است.^۱

حضرت علی (ع) می‌فرماید:

«بالاترین بلا یأس و نومیدی است».^۲

دلیل اینکه انسان مأیوس شده و نامیدی وجودش را فرا می‌گیرد، اموری است که به این امور در آیات اشاره شده است.

1. کفر: اگر انسان به خداوند، رحمت و قدرت او در انجام هر کاری اعتماد نداشته باشد و اسباب خیر و آسایش خود را چیز دیگری بداند، در حالی که تمام اسباب و علل خیر در دست توانای خدای متعال است، در سختی‌ها و مشکلات یأس و نامیدی او را فرا می‌گیرد.^۳

2. غفلت: انسان موحد پس از اینکه به خدای عالم ایمان آورد، اگر در امری از امور به واسطه غفلت، از فرج و رحمت پروردگارش مأیوس باشد در آن حال به صفت ذمیمه‌ای از صفات کافران (که همان نومیدی از رحمت حق است) متصف می‌گردد.^۴

3. جهل و نادانی: یأس حالتی است برخاسته از جهل و نادانی نسبت به نظام جهان و خالق حکیم، بدین معنا که به نظام آفرینش، با عنوان اسباب و وسایل نمی‌گردد. انسان نومید هر گاه به سببی از این اسباب برخورد کند و از روی جهل، به نظر استقلال‌ی بدن بنگرد، در این صورت هنگام از دست دادن آن سبب، گویا همه چیز را از دست داده، نومید می‌شود.^۵

4. وسوسه شیطان: یکی از دامهای بزرگ شیطان این است که در ابتدا انسان را به گناه کردن وامی‌دارد و چون مدتی با او بدین منوال بازی کرد و او را به خیال امید به رحمت، به وادی غرور کشاند، در آخر کار اگر در او نورانیتی دید که احتمال توبه و رجوع دارد، او را به یأس از رحمت و نومیدی می‌کشاند و به او می‌گوید: از تو گذشته و کار تو اصلاح شدنی نیست.^۶

1. منوچهر، طبیب‌جامیل، فرهنگ فلسفی، تهران، انتشارات حکمت، 1366، ص 682.

2. عبدالواحد، تمیمی آمدی، غرر الحکم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، 1366، ص 83.

3. عبدالحسین، دستغیب، گناهان کبیره، انتشارات الغدیر، 1385، ص 77.

4. همان.

5. همان.

6. همان، ص 78.

نتیجه‌گیری

اگر انسان بخواهد حقیقت را بشناسد و آن را به طور کامل درک کند باید ابتدا عوامل بازدارنده را که همانند زنگاری بر آینه روح مانده است برطرف نماییم و سپس نور حقیقت را در وجود خویش احساس نماییم و در پایان اینکه سرآغاز و اساس دین شناخت خداست و کمال شناخت او توحید و گرویدن به او است و کمال توحید او یکتادان است و کمال توحید او یکتاپرستی و اخلاق و پاک شدن برای اوست.

منابع

*قرآن کریم

*نهج البلاغه

1. محمد، فتحعلی خانی، آموزه‌های بنیادین علم و اخلاق، قم، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، 1379.
2. محسن، قرائتی، گناه شناسی، تهران، نشر مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، 1380.
3. حسن منفرد، اخلاق و تربیت اسلامی، تهران، نشر کتاب طوبی، 1372.
4. نور الله، طبرسی، پروا پیشگان، همان.
5. سید حسین، تقوی، ملک تا ملکوت، تهران، انتشارات ماندگار، 1383.
6. صالح، صبحی، نهج البلاغه، ترجمه علی نقی فیض الاسلام، بی‌جا، بی‌تا.
7. آمنه، شاهنده، معرفت و موانع، همان.
8. عبدالحسین، دستغیب، اخلاق اسلامی، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1387.
9. محمدحسین، طباطبایی، تفسیر المیزان، ج 20، مترجم سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، انتشارات اسلامی، 1383.
10. فضل بن حسن، طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج 14، مترجم علی کرمی، تهران، نشر فرهنگ و ارشاد، 1380.
11. محمدتقی، مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، قم، چاپ ارمغان، 1380.
12. محمدحسین، نقوی، از ملک تا ملکوت، همان.
13. محمدرضا، مهدوی کنی، نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، قم، انتشارات دفتر فرهنگ اسلامی، 1376.
14. احمد، نراقی، معراج السعاده، قم، انتشارات قائم آل محمد، 1386.
15. ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان.
16. علی اکبر، قریشی، احسن الحدیث، ج 1، تهران، انتشارات بنیاد بعثت، 1378.
17. جواد، محدثی، شرح چهل حدیث امام خمینی (ره)، ناشر نشر هاجر، قم، 1389.
18. یعقوب، کلینی، اصول کافی، ج 2، همان، ص 307.
19. عباس، اسماعیلی یزدی، فرهنگ اخلاق، قم، مسجد جمکران، 1382.
20. حسین، انصاریان، اخلاق خوبان، تهران، انتشارات پیام آزادی، 1380.
21. محمدتقی، چیدری، قرآن شناخت انسان و عمل، چاپ اول، تهران، نشر فراهانی، 1367.
22. رضا، دروغ، چاپ هفتم، قم، انتشارات بوستان کتاب، 1376.

23. حسین بن محمدتقی، محدث نوری، مستدرک الو سایل، ج9، چاپ اول، قم، انتشارات مؤسسه آل البيت عليهم السلام، 1408ق.
24. عبدالواحد، آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، سید مهدی رجائی، چاپ دوم، قم، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، 1410.
25. حسن، مصطفی، التحقيق فی کلمات القرآن کریم، بنگاه و ترجمه نشر کتاب، 1360.
26. جعفر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ج3، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1373.
27. منوچهر، طبیا جمیل، فرهنگ فلسفی، تهران، انتشارات حکمت، 1366.
28. عبدالواحد، تمیمی آمدی، غرر الحکم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، 1366.